

متن پیاده سازی شده جلسه شصت و هشتم خارج اصول 20 دی 1399

بسمه تعالی

انقلاب نسبت ادامه نقل کلام شیخ ره

قال الامام امیرالمومنین علیه السلام: «لیس شیء من الجسد الا یشکو ذرب اللسان».

به مناسبت بحث های روز شنبه این حدیث را انتخاب کردم تا تذکر برای خودم و شما باشد؛ همچنین برخی حوادث در این دو هفته اتفاق افتاد که باعث شد این حدیث را مطرح کنم. هیچ جایی از بدن انسان نیست مگر اینکه از نیش و تندی زبان شاکی است. واژه «ذرب» به معنای نیش و تندی است.

راجع به بحث کنترل زبان زیاد صحبت کرده ایم و در تراث اسلامی نیز زیاد مطرح شده است ولی آن قدر این بحث مورد ابتلا است که هرچقدر هم تذکر داده شود جا دارد. آیا این حدیث یک بیان سنبلیک و تشبیه غیر محسوس به محسوس است یا بیان واقع می باشد؟ آیا واقعاً سایر اعضای بدن شکایت می کنند؟ خب هم شاکی باید شعور داشته باشد و هم آنچه از آن شکایت می شود شعور داشته باشد لذا نمی توان از دیوار شکایت کرد. اما نباید استبعاد کرد که یک نوع شعور در همه هستی و اعضای بدن وجود دارد چنانچه از متون دینی استفاده می شود: «الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم...» بنابراین نیاز به استبعاد یا نعوذ بالله جایی برای انکار نیست زیرا ما به همه جهات هستی آگاه نیستیم. بله در بعضی موارد شاید بتوان گفت اما بعید نیست؛ قرن می فرماید: «یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض» این ها نیازی به توجیه ندارند اما اگر بگوییم این حدیث یک بیان سنبلیک است کنایه از اینکه زبان کلید رسیدن به شهر خوبی ها یا کجی ها است؛ حضرت می خواهند اهمیت زبان را در رستگاری یا بیچارگی انسان بیان کنند.

نکته دیگر اینکه چرا زبان این جایگاه را پیدا کرده است؟ در سال های گذشته گاهی عرض کرده ایم گناهان زبان خرج ندارد، ترس ندارد، جا برای توجیه دارد گاهی زشتی خود را از دست می دهد و اینجاست که ایمان انسان به خطر می افتد. ما حوزویان نباید از شرب خمر، عمل منافی عفت و... بترسیم اما آیا نسبت به گناهان زبان نیز اینگونه است؟ آیا نزد طلاب گناهان زبان نیز مانند شرب خمر، زدی و قتل نفس محترمه است؟ اگر کسی را غیبت می کنید می گوئید غیبت او واجب است چون مخالف ما است مگر ما میزان الصحه هستیم؟ برخی گویا جای خدا نشسته اند و حق مطلق شده اند، گاهی درس اخلاق هم می گویند ولی به دلیل خود محور پنداری در حق می گویند فلانی در راه ما نیست و هر کس در راه ما نیست در راه باطل است و غیبت او جائز می باشد و هلكوا من حیث لا یعلمون و دیگران را نیز به هلاکت می کشانند. اگر در اینگونه مسائل برای عوام، امید بخشش باشد برای خواص این طور نیست و خدای متعال چنین اشخاصی را سخت می بخشد؛ ما بخیل نیستیم انشالله خدا بیامرزد اما نباید ریسک کرد.

در جلسه ای که بنده در یکی از دانشگاه ها سخنران بودم در مورد تبصره 2 ماده 14 قانون آیین دادرسی کیفری راجع به بحث ضمان عدم نفع و ضمان در خسارات معنوی، سه نفر بودیم یک خانم از تهران و یکی از طلاب در دانشگاه و بنده؛ آن خانم که تخصص او در رشته جامعه شناسی بود وارد بحث های فقهی می شد همین طور آن فاضل حوزوی دانشگاهی نیز بی حساب و بی کتاب به بحث های فقهی حمله می کرد به حدی که بنده که حوصله ام کم نیست، ناراحت شدم. باز یک شب صحبتی را گوش می کردم از یک فرد مشهور راجع به قرآن و پیامبر ص که از قرآن تعبیر به خشیت نامه و خوف نامه می کرد و پیامبر ص را شخصیتی اقتدار گرا یا شاید خشن بیان می کرد.

خب یکبار یک نفر رسماً از دین خارج می شود و انتقاد می کند اما گاهی بسم الله می گوید از پیامبر می گوید ولی همه چیز هم می گوید، ما نمی خواهیم کسی را تفسیق کنیم ولی می گوئیم کار اشتباه است؛ این زبان راحت می چرخد اما فردا چگونه پاسخ خواهیم داد؟

باز شخصی یکسری مسائل را مطرح کرد که فی نفسه مشکوک است [نمی گویم دروغ] یک آقایی از قول فلان شخص نقل می کند که کرامتی از فلانی صادر شده است؛ فرض کنیم چنین اتفاقی رخ داده است اما آیا مجاز هستیم در هر جایی نقل کنیم؟ بنده نمی گویم اعجاز تراشی یا کرامت تراشی شده است و کرامات افراد را انکار نمی کنم اما بسط ناموجه داده شده است. آیا فردا می توان در این دنیای امواج ضلال از کرامات ائمه ع و انبیاء ع دفاع نمود؟ می گویند این هم مثل آن است که گفتند و چقدر هم لطمه زدند. بدین خاطر است که گفته شده کرامات باید به حد توأتر یا استفاضه برسد تا بتوان آن ها را نقل کرد. بنده با چشم خودم بعضی کرامات را از افراد دیده ام و در جمع هایی که ظرفیت آن را دارند نقل نموده ام. اما به طور کلی باید گفت ما مسئول برداشت ها و سواستفاده از حرف های خود هستیم.

بله گاهی یک مطلب اساسی با مقدمه چینی و خیلی آرام و متین گفته می شود مثلاً از ولایت الهی شروع می کنید و اینکه چه قدرتی به انسان می دهد و حالا یک مثال هم زده می شود نه اینکه با خبر واحد باشد حتی اگر راوی ثقة باشد مگر خبر ثقة در هر امری حجت است.

قدری طولانی شد ولی باید از حوادث درس گرفت و بدانیم که در محضر الهی هستیم؛ جمله هایی که می گوئیم نباید گناه باشد، باید مواظب برداشت دیگران و سواستفاده آن ها باشیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

در بحث انقلاب نسبت کلام شیخ نقل شد، بر ما اشکال شده است که شما بر کلمات نائینی اشکال گرفتید که چرا بین مخصص متصل و منفصل فرق نگذاشته است و به آقای خوئی گفتید اگر یک عام با مخصص متصل و منفصل بیاید، از محل بحث خارج است چون در محل بحث باید حداقل سه طرف از ادله باشد خب چرا این اشکال را بر شیخ نگرفتید؟ پاسخ : مگر ما به نقد کلام شیخ هم پرداختیم؟ کلام ایشان صرفاً نقل شد.

پرسش دیگر اینکه : معنای متحده در کلام شیخ چیست؟ پاسخ : گاهی اوقات همه ادله با هم نسبت عموم و خصوص من وجه دارند و آنجا که یک عام و چند مخصص هم بیاید، متحد هستند.

اما در فرض دوم از کلام شیخ یعنی جایی که نسبت متعارض ها متفاوت باشد، یک عام و یک خاص و بعد عام و خاص من وجه نسبت به آن عام آمده باشد مانند اکرم العلماء، لا تکریم فساق العلماء، يستحب اكرام العدول که «عدول» با «علما» نسبت عموم و خصوص من وجه دارد؛ در این فرض دو کار می توان کرد : یکی اینکه این ادله را کنار هم قرار دهیم و دیگری اینکه هرکدام نص یا اظهر است را بر ظاهر مقدم کنیم مانند لا تکریم فساقهم که اظهر از اکرم العلماء است و خروجی آن ها می شود «اکرم العلماء العدول» و در نتیجه نسبت آن با دلیل سوم به عموم و خصوص مطلق تبدیل می گردد. زیرا وجوب اکرام مخصوص عالمان عادل است و استحباب اکرام عادلان نیز عالم و غیر عالم را می گیرد و عالم فاسق نیز بی نصیب می ماند. خب از شیخ سوال می شود : روی چه قانونی ابتدا عام را تخصیص زده و بعد نسبت سنجی می کنید؟ ایشان در پاسخ می فرماید : اگر این کار را نکنیم باید بعضی از ادله را کنار بگذاریم یا نص را یعنی يستحب اكرام العدول یا ظاهر را یعنی اکرم العلماء. اگر هم با فرض تعدد نسبت، انقلاب اتفاق نیوفتاد هم همان قواعد تعارض جاری می شود. ما متعرض ادامه کلام شیخ نمی شویم برخی نسخه ها «تنقلب» و برخی دیگر «لاتنقلب» دارند ولی به هر صورت باید شیخ را از تفصیل دهندگان شمرد.